

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید کسانی که قائل هستند خبر واحد در تفسیر قرآن اعتبار ندارد، مجموعاً دو دلیل دارند. دلیل اول کلام شیخ مفید است که فرمود تفسیر قرآن مانند اصول اعتقادات نیاز به علم و یقین دارد؛ و خبر واحد مفید علم نیست. دلیل دوم که این دلیل خودش دارای دو بیان است؛ لکن قبل از اینکه آنها را ذکر کنیم، ابتدا دلیل اول را مورد ملاحظه قرار دهیم؛ ببینیم آیا تام است یا نه؟

مناقشه در نظر مرحوم شیخ مفید پیرامون عدم اعتبار خبر واحد در تفسیر قرآن

به نظر، فرمایش شیخ مفید اشکال دارد و مخدوش است؛ برای اینکه ما چه دلیلی داریم که در تفسیر قرآن حتماً نیاز به علم و یقین داریم؟ نقض بسیار خوب کلام شیخ مفید این است که مگر در قرآن، ظواهر قرآن را حجت نمی‌دانیم؟ ظاهر قرآن مثل بقیه ظواهر حجیت دارد؛ و ظاهر یک عنوان ظنی است و قطعی نیست. شما به نحو کبرای کلی می‌گویید کل ظاهر حجة و یکی از مصادیق ظواهر، ظاهر القرآن است. ظاهر یک معنای ظنی است و یک طریق ظنی است؛ و با ظاهر به مراد متکلم یقین پیدا نمی‌کنید. پس چطور ظواهر قرآن را معتبر می‌دانید؟ علاوه بر این، فرمایش شیخ مفید متضمن یک قیاس و تشبیه باطلی نیز هست. در اصول اعتقادات، چون موضوعش اعتقاد است و اعتقاد یک امر قلبی است که امر قلبی لا یتحقق الا اینکه همراه با جزم و یقین باشد. اگر کسی بگوید من هشتاد درصد می‌گویم خدا هست (نعوذ بالله) و بیست درصد تردید داشته باشد، این یقین نیست و به درد نمی‌خورد. در مسائل اعتقادی روشن است که یقین لازم است؛ چرا که حقیقتش را غیر از یقین تشکیل نمی‌دهد؛ اما در تفسیر آیات قرآن کریم، اگر آمدم آیه‌ای را با قرائنی - که از جمله‌ی قرائن خبر معتبر صحیح السند است - معنا کردیم، اینجا هرچند یقین هم پیدا نکنیم به اینکه این تفسیر مراد خداوند تبارک و تعالی است، اشکال ندارد. پس، اشکال دوم ما به مرحوم شیخ مفید این است که این قیاس، قیاس غیر صحیحی است؛ و در مانحن فیه دلیلی نداریم که یقین لازم داریم. اگر کسی بخواهد بگوید در تفسیر قرآن یقین لازم است، باید تمام این تفاسیر را جمع کنیم. کدام مفسر هست که بگوید یقیناً تفسیر این آیه شریفه همین معنا و مطلبی است که می‌گوید؟ لذا، باید این دلیل را کنار بگذاریم.

دلیل دوم بر عدم حجیت خبر واحد در تفسیر قرآن کریم

عمده دلیل دوم است. در دلیل دوم، دو بیان وجود دارد. بیان اول این است که می‌گوییم ادله‌ی حجیت خبر واحد خبری را حجت قرار می‌دهد که اثر عملی داشته باشد. شما بخواهید در مقام عمل بر طبق آن خبر عمل کنید؛ اما جایی که خبری متضمن عمل نیست، اصلاً تعبد به آن لغو است. بیان دوم این است که نتیجه‌ی ادله‌ی حجیت خبر واحد وجوب ترتیب آثار بر آن عمل است عملاً. به عبارت دیگر، وقتی ادله‌ی حجیت خبر واحد را می‌آورید، می‌گویید نتیجه‌اش چیست؟ می‌گویند نتیجه‌اش این است

که خبر الواحد حجّة؛ معنای حجیت این است که آثار را بر این خبر مترتب کن. همانطور که اگر قطع پیدا می‌کردید خدا این عمل را بر شما واجب کرده، چگونه بر این قطع آثار عملی مترتب می‌کنید؛ حالا هم که خبر واحد قائم شده بر وجوب عمل، همان آثار را باید مترتب کنید؛ معنای حجیت چنین چیزی هست. در این بیان می‌گوییم وجوب ترتیب آثار در کجا معنا دارد؛ وجوب ترتیب آثار در جایی معنا دارد که مضمون و مؤدای خبر یا خودش حکم شرعی باشد و یا موضوع برای حکم شرعی باشد. اگر خبر بگوید فلان عمل واجب است یا موضوعی را برای یک حکم شرعی ذکر کند، اینجا می‌توانید در مقام عمل، بر آن آثار بار کنید؛ اما اگر مؤدای خبر حکم شرعی نباشد، نه حکم باشد و نه موضوع شرعی، مثلاً خبری بگوید که در 1232 روز پیش این حادثه اتفاق افتاده است، اینجا اصلاً معنا ندارد بگوییم بر این خبر آثار مترتب کن.

ترتیب الآثار علی الخبر در جایی است که مؤداً و مضمون خبر یا حکم شرعی باشد یا موضوع برای حکم شرعی باشد؛ و در تفسیر، هیچکدام از اینها نیست. در تفسیر، فرض کنید که در جریان حضرت یوسف علی نبینا و علی آله و علیه السلام، بگوییم آیهی (لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) کسی بگوید بر حسب یک تفسیری معنای برهان این است؛ این چه اثری برای ما دارد؛ ترتیب الآثار در اینجا معنا ندارد. این هم خلاصه بیان دوم. حالا نمی‌خواهیم بگوییم که اینها خیلی با هم مغایر هستند؛ و این بیان تکمیل همان بیان اول است. عرض کردیم بزرگانی مثل مرحوم علامه طباطبایی قائل هستند که خبر واحد در تفسیر قرآن اعتبار ندارد. مرحوم محقق نائینی در کتاب اجود التقريرات جلد دوم صفحه 106 فرموده است: **إِنَّ الْخَبَرَ إِنَّمَا يَكُونُ مَشْمُولاً لِدَلِيلِ الْحُجَّةِ إِذَا كَانَ ذَا أَثَرٍ شَرْعِي** خبر در صورتی مشمول ادله حجیت است که دارای یک اثر شرعی باشد. مرحوم محقق عراقی اگر یادتان باشد، در بحث حجیت خبر، یکی از اشکالاتشان در خبر مع الواسطه بود. مرحوم شیخ در رسائل می‌فرماید: نتیجه ادله‌ی حجیت صدق العادل است. مرحوم عراقی می‌گوید صدق العادل معنایی ندارد جز ترتیب آثار شرعی. این بزرگان معمولاً به چنین دلیلی استدلال می‌کنند. اینجا کلامی را مرحوم محقق خوئی دارد که ما اول این کلام را ذکر می‌کنیم؛ بعد کلام دیگری را هم والد محقق ما دارند که آن را نیز ذکر می‌کنیم؛ بعد ببینیم از نظر بحث صناعی و استدلالی کدام را ما باید محور قرار دهیم.

پاسخ مرحوم محقق خوئی از بیان دوم

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در دو جا مطلب دارند؛ یکی در صفحه‌ی 397 البیان، یکی هم در صفحه‌ی 239 از جلد 2 مصباح الاصول. ایشان در کتاب البیان در جواب از این اشکال می‌فرمایند: ما برای شما اثبات کردیم معنای حجیت این است که شارع می‌آید یک طریق غیر علمی را به منزله علم قرار می‌دهد. اثبات کردیم خبر واحد که یک طریق ظنی و غیر علمی است، شارع وقتی می‌گوید خبر الواحد حجّة معنای حجیت این است که ما **لیس بعلم بمنزلة العلم** و اگر در ذهن شریفتان باشد، ایشان از این علم به علم تعبّدی تعبیر می‌کردند؛ یعنی شارع می‌گوید چیزی که مفید برای علم نیست، آن را به منزله علم بدان، و آثار علم را نیز بر آن بار کن. ایشان در کتاب البیان همین مقدار بیان می‌کنند؛ و می‌فرمایند: وقتی شارع می‌گوید باید به خبر واحد به منزله‌ی علم نگاه کنید که علم تعبّدی است؛ این فرقی نمی‌کند که خبر واحد آیات الاحکام را تفسیر کند و یا غیر آیات الاحکام را؛ در فروع باشد یا در غیر فروع؛ شارع مطلق خبر واحد ظنی را به منزله‌ی علم قرار داده است. و می‌فرمایند: عقلاً هم همین کار را می‌کنند. ما وقتی به سیره عقلائیّه مراجعه کنیم، آنها هم طرق غیر علمی مثل خبر واحد را به منزله‌ی علم تلقی می‌کنند؛ و همانطوری که اگر کسی علم داشته باشد، آثاری بر علمش مترتب می‌کند، بر این طرق غیر علمی هم همان آثار را مترتب می‌کند.

ایشان در مصباح الاصول به همین مسلک خودشان اشاره کرده، و می‌فرمایند: مثل ما که قائل به علم تعبّدی هستیم، می‌گوییم در حجیت خبر واحد هیچ فرقی وجود ندارد که خبر واحد در فقه باشد یا در تفسیر و یا در تاریخ؛ در هرچه باشد، چون روی مسلک ما شارع با حجت قرار دادن خبر واحد آمده آن را به منزله‌ی علم قرار داده است، اگر خبری بیاید که در آسمان هفتم چنین چیزی است، خبری از معصوم (ع)، منتها خبر واحد ظنی، این برای ما حجّیت دارد؛ و ما می‌توانیم بر آن ترتیب اثر دهیم. آن وقت در این کتاب مطلبی دارند و در البیان ندارند. می‌فرمایند: کسانی مثل مرحوم آخوند خراسانی اینجا گیر می‌کنند. آخوند

خراسانی برای حجیت تفسیر دیگری ذکر کرده است که ما مکرّر گفتیم. اصلاً کسی که کفایه را خوب فهمیده باشد، در ذهنش هست که آخوند می‌گوید حجیت یعنی منجزیت و معذرت؛ یعنی اگر طریق مطابق با واقع درآمد منجز للواقع؛ و اگر مخالف با واقع درآمد معذر. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند: روی مبنای مرحوم آخوند حجیت لا یعقل الا در مورد و در خبری که مؤدای آن خبر حکم شرعی باشد یا موضوع برای حکم شرعی باشد؛ برای اینکه منجزیت در جایی معنا دارد که این خبر یک حکم شرعی به ما بدهد. ما هم بگوییم واقعی داریم، آیا این مطابق با واقع هست یا نه؟

اگر مطابق بود، می‌شود منجز و اگر مخالف بود، می‌شود معذر؛ اما جایی که خبر می‌گوید در آسمان هفتم این موجودات وجود دارند، اینجا منجزیت یعنی چه؟ معذرت یعنی چه؟ دیگر منجزیت و معذرت معنا ندارد. منجزیت و معذرت فقط در جایی معقول است که مؤدای خبر یک حکم شرعی باشد، یا موضوع برای حکم شرعی باشد. پس، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند: روی مسلک صاحب کفایه که ایشان حجیت را به منجزیت و معذرت معنا می‌کند، دیگر خبر واحد در تفسیر قرآن نمی‌تواند ارزش داشته باشد؛ برای اینکه روی این مبنا فقط در جایی است که مؤدای حکم شرعی یا موضوع برای حکم شرعی باشد. آن وقت در اینجا - قبل از اینکه مناقشه کلام مرحوم آقای خوئی را ذکر کنیم - می‌فرمایند: **وقد ظهر بما ذكرنا أنه على مسلک الكفاية لا يجوز الاخبار البتة بما في الروايات من الثواب على المستحبات أو الواجبات** نکته‌ی دیگری که ایشان دارند، این است که می‌فرمایند ما روایاتی داریم که در این روایات آمده است اگر کسی روزه بگیرد، فلان ثواب را خدا به او می‌دهد؛ اگر کسی حج برود، این ثواب را دارد؛ اگر کسی نماز بخواند، این ثواب را دارد؛ ثوابی که بر اعمال مترتب است. ایشان می‌فرمایند: روی مسلک صاحب کفایه کسی حق ندارد از این ثواب بر واجبات و مستحبات اخبار بتی - قطعی - کند؛ اما روی مسلک ما می‌توانید اخبار بتی بکنید. روی مسلک ما، می‌گوییم شارع آمده غیر علم را به منزله‌ی علم قرار داده است؛ حال اگر روایتی آمد که «**من صام فله كذا**»، واعظ هم بر بالای منبر می‌تواند به صورت قطعی این را بگوید.

اما روی مسلک صاحب کفایه چون مسئله‌ی قطع نیست و منجزیت و معذرت است، منجزیت و معذرت، از این حیث که قطع دارد که باید به این عمل، عمل بکند، بحثی نیست به آنچه که مؤدای خبر است باید عمل کند. از این جهت که قطع به حکم ظنی دارد باید به آن عمل کند؛ آنچه که مربوط به مقام عمل خودش می‌شود، بحثی درش نیست؛ که اگر مصادف با واقع شد، منجز است و اگر مخالف واقع درآمد، معذر است؛ اما نسبت به ثواب بر اعمال، لا معنی للمنجزية والمعذرية. شخص نمی‌تواند بر بالای منبر بگوید من این را می‌گویم که آقا اگر کسی روزه بگیرد، خداوند این درجات را به او می‌دهد. این اگر مطابق با واقع در بیاید، منجز است و اگر مخالف در بیاید، معذر است. نه، این حرف‌ها نیست. حال که معنا ندارد، چه؟ می‌گوید این آقا حق ندارد روی مسلک صاحب کفایه آثار ثواب و حتی عقاب را به صورت قطعی بیان کند. پس، باید چه کند؟ روی مسلک صاحب کفایه باید یا در کتابش که می‌نویسد و یا برای مردم بیان می‌کند، بگوید **المروى كذا** یا **روى عن الامام (ع) كذا** باید بگوید روایت شده است؛ اما خودش به صورت قطعی حق ندارد این مطلب را ذکر کند. این خلاصه کلام مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول است. حالا شما این را ملاحظه کنید. ما ملاحظاتی بر فرمایش ایشان داریم که ان شاء الله فردا ذکر می‌کنیم؛ و سپس کلام والدمان را بیان می‌کنیم. **وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.**